

سرمقاله

حکمرانی علم دینی در مسیر تمدن‌سازی اسلامی

رضا برنجکار

استاد، گروه فلسفه و کلام، دانشکده‌گان فارابی (دانشگاه تهران)، قم، ایران. berenjkar@ut.ac.ir

۱. مقدمه

مسئله «علم» و چگونگی تولید، هدایت و کاربست آن، یکی از بنیادی‌ترین مسائل جوامع معاصر است؛ به‌ویژه در جوامعی که در پی شکل‌دهی به الگویی متمایز، از پیشرفت و تمدن‌سازی هستند. در جهان امروز، علم صرفاً مجموعه‌ای از گزاره‌های توصیفی یا ابزارهای تکنیکی نیست، بلکه در دل خود حامل پیش‌فرض‌های معرفتی، ارزشی و غایت‌مند است و به همین دلیل، نحوه حکمرانی بر علم، نقشی تعیین‌کننده در جهت‌دهی به حیات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایفا می‌کند. در بستر تمدن‌نویین اسلامی، پرسش اساسی این است که علم - به‌ویژه علوم انسانی - چگونه باید تولید، سامان‌دهی و به‌عرصه تصمیم‌سازی و حکمرانی اجتماعی وارد شود، تا در عین بهره‌گیری از روش‌های معتبر تجربی، با مبانی معرفتی و ارزشی اسلام نیز سازگار باشد؟ پاسخ به این پرسش، مستلزم بازاندیشی در پارادایم رایج علم مدرن و تبیین نسبت عقل، تجربه و وحی در فرآیند تولید علم است. علوم انسانی، به دلیل نقش مستقیم در شکل‌دهی به سیاست‌گذاری‌ها، قوانین، الگوهای رفتاری و سبک زندگی، جایگاهی محوری در هر پروژه تمدنی دارند. از این‌رو، دستیابی به «علوم انسانی اسلامی» نه یک دغدغه صرفاً نظری، بلکه ضرورتی راهبردی برای تحقق تمدن‌نویین اسلامی است. با این حال، چالش اصلی آن است که علوم انسانی اسلامی چگونه می‌تواند در عین پابندی به روش علمی و تجربه، از تقلیل‌گرایی تجربه‌محور و حذف عقل و وحی در پارادایم‌های غیردینی مصون بماند.

۲. دیدگاه‌ها در مورد علم تجربی

در باره علم تجربی و روش علم تجربی دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ از دیدگاه پوزیتیویست‌ها که

ملاک علمی بودن را اثبات تجربی می‌دانستند، تا دیدگاه پوپر که ملاک را ابطال‌پذیری می‌داند، و تا دیدگاه‌های دیگری همچون لاکاتوش و فایرابند، و در نهایت یکی از دیدگاه‌های قابل توجه، دیدگاه توماس کوهن است که علم و روش آن را براساس پارادایم تفسیر می‌کند و تفسیرهای قبلی را نارسا و ناتمام می‌داند. در یک پارادایم، امور مختلفی وجود دارد؛ عمدتاً پارادایم به روش اشاره دارد، اما اهداف، اصول و مبانی‌ای هم وجود دارد که می‌تواند به منزله یک مبنا و یک ابزار برای تولید علم - علم تجربی - قرار بگیرد. البته تجربه قطعاً جایگاه ویژه‌ای دارد.

۳. جایگاه تجربه در علوم انسانی اسلامی

گاهی تفاسیری شنیده می‌شود که برای داشتن علوم انسانی اسلامی، تجربه حذف می‌شود و صرفاً براساس کتاب و سنت دیدگاه‌هایی در جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... مطرح می‌گردد و این را علوم انسانی اسلامی می‌نامند. در این صورت دیگر نمی‌توان واژه «ساینس» یا علم تجربی را به کار برد؛ و این در حالی است که علوم انسانی بخشی از علوم تجربی است. اگر معارف کتاب و سنت را در حوزه‌های اقتصادی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی جمع‌آوری کنیم، اگر نظام داشته باشد، مثل اقتصاد اسلامی یا روان‌شناسی اسلامی، این همان مکتب است. اما «علم» به این معنا، زمانی است که تجربه در آن نقش داشته باشد. با تحفظ بر نقش تجربه، از آن طرف هم اسلام و کتاب و سنت باید نقش داشته باشند. حال به مسأله از دریچه عقل، به ویژه عقل ابزاری نگاه می‌کنیم.

۴. کاربست عقل نظری، عملی و ابزاری در علوم انسانی

به نظر می‌رسد، دیدگاه هیوم را می‌توان زیربنای پارادایم علوم انسانی غیردینی، بلکه کل علوم مدرن دانست. هیوم یک آمپیریست افراطی است و اساساً معتقد است که عقل نظری کاشف از واقع نیست؛ و تنها کاری که عقل نظری می‌تواند انجام دهد، توتولوژی‌ها و احکام تحلیلی است. او حتی ریاضیات را هم از همین سنخ می‌داند. عقل نظری باید در خدمت تجربه باشد، اما خودش توان کشف واقع را ندارد. در نتیجه، کشف عقل نظری کنار گذاشته می‌شود و تجربه جای آن می‌نشیند. در پوزیتیویسم، به ویژه پوزیتیویسم حلقه وین، این نگاه افراطی‌تر می‌شود تا جایی که ملاک معناداری، تجربی بودن است؛ بنابراین، دین، اخلاق و فلسفه بی‌معنا تلقی می‌شوند. در مورد عقل عملی هم هیوم می‌گوید اساساً عقل عملی نداریم؛ عقل نمی‌تواند باید و نباید صادر کند. این عواطف و انفعالات است که تعیین می‌کند چه باید کرد. اگر دلمان بخواهد بر جهان حکومت کنیم یا سرزمینی را اشغال کنیم و حتی میلیون‌ها انسان را نابود کنیم، عقل عملی دیگر نمی‌تواند بگوید این ظلم است و قبیح. در اینجا تنها چیزی که باقی می‌ماند، عقل ابزاری است. هیوم عقل ابزاری را صددرصد می‌پذیرد؛ اما در طول عواطف و انفعالات. یعنی اهداف را عواطف تعیین می‌کنند و عقل ابزاری، با کمک تجربه، راه رسیدن به آن اهداف را مشخص می‌کند.

اینجاست که علوم طبیعی و علوم انسانی پدید می‌آیند؛ علمی که صرفاً ابزار رسیدن به اهداف‌اند. اما در نگاه ما، عقل نظری کاشف از واقع است؛ خدا، نبوت و دین را اثبات می‌کند. عقل عملی نیز حُسن و قبح عقلی دارد. دین، مکمل عقل نظری و عملی است؛ و نه جایگزین آن. عقل تا جایی پیش می‌رود و وحی آن را تکمیل می‌کند، در یک تعامل دائمی میان عقل و وحی. در این چارچوب، عقل ابزاری نیز معنا پیدا می‌کند؛ همان چیزی که در روایات از آن به عقل معاش و عقل تدبیر یاد شده است. اما این عقل تدبیر باید در طول عقل نظری و عقل عملی باشد. اگر تدبیر و برنامه‌ریزی در مسیر هوای نفس قرار گیرد، هرچند ظاهراً هوشمندانه باشد، عقل حقیقی نیست؛ «تلك النكراء، تلك الشیطنة، و هي شبيهة بالعقل».

بر این اساس، در پارادایم علوم انسانی غیردینی، عقل نظری، عقل عملی و وحی حذف می‌شوند و تجربه تنها معیار است. حتی فرض وجود خدا هم در نظریه‌پردازی جایی ندارد. اما در پارادایم دینی، عقل نظری، عقل عملی، وحی و تجربه همگی حضور دارند. در پارادایم دینی، تجربه به رسمیت شناخته می‌شود، اما پیش از تجربه، عقل و وحی، مبانی، اهداف، نیازها و فرضیه‌ها را مشخص می‌کنند. البته تا چیزی به محک تجربه نخورد، علم به معنای ساینس نیست؛ وگرنه می‌شود مکتب یا نظریه. امروزه بدیهی است که داده‌ها «نظریه‌بار» هستند. یک آزمایش واحد می‌تواند تفسیرهای مختلفی داشته باشد؛ همان‌طور که در فیزیک و بحث‌های مربوط به پیدایش جهان یا مکانیک کوانتوم می‌بینیم. اختلاف در پیش‌فرض‌ها، به اختلاف در نتایج می‌انجامد. بر این اساس، اگر با نگاه عقل - به‌ویژه عقل ابزاری در طول عقل نظری و عملی و وحی - به علوم انسانی نگاه کنیم، به پارادایمی می‌رسیم که در آن تجربه حذف نمی‌شود، اما جهت‌مند و معنادار می‌شود.

۵. نقش علوم انسانی در تمدن‌سازی اسلامی

اگر نگاه تمدنی به اسلام داشته باشیم، باید بتوانیم از اسلام به منزله نرم‌افزاری برای سخت‌افزار تمدن نوین اسلامی استفاده کنیم. استفاده از اسلام برای تأسیس تمدن اسلامی فرایندی دارد که باید این فرایند را کشف و آن را راهبری کرد. از آنجا که نقش علوم انسانی در یک تمدن، نقشی اساسی و راهبرانه است، اگر به علوم انسانی اسلامی دست پیدا کنیم، می‌توانیم نسبت به تأسیس تمدن اسلامی امیدوار باشیم. به طور کلی می‌توان گفت، اگر بتوانیم فرایندی را کشف و راهبری کنیم که در آن آموزه‌های استنباط شده از اسلام در نظریه‌پردازی‌های علوم انسانی تاثیرگذار باشد و این نظریه‌پردازی‌ها مبنای تصمیم‌گیری در همه ابعاد حیات اجتماعی توسط حاکمیت باشد و مردم نیز با این تصمیمات همراهی کنند و این تصمیمات در حیات اجتماعی مردم ساری و جاری شود، به سوی تمدن نوین اسلامی در حرکت خواهیم بود.

۶. کارویژه حوزه و دانشگاه در فرآیند علوم انسانی اسلامی

از آنجا که حوزه‌های علمیه متکفل استنباط معارف اسلامی و دانشگاه‌ها متکفل نظریه‌پردازی در علوم

انسانی هستند، رسیدن به تمدن نوین اسلامی حاصل همکاری حوزه و دانشگاه است و وحدت تمدنی حوزه و دانشگاه در همین جا معنا و مفهوم و تحقق پیدا می‌کند. فرایند و مراحل پیشنهادی برای رسیدن به علوم انسانی اسلامی و حرکت به سمت تمدن نوین اسلامی را در ۷ مرحله زیر می‌توان بیان کرد:

۱) تدوین دانشنامه‌های تخصصی آیات قرآن و احادیث معصومان در حوزه‌های مرتبط با علوم انسانی. این کار همچون تدوین «وسائل الشیعه» برای فقه است و توسط مجتهدان متجرب حوزه که با حداقل یکی از علوم انسانی آشنایی دارند، صورت می‌پذیرد.

۲) استنباط معارف اسلامی در حوزه‌های علوم انسانی با استفاده از دانشنامه‌های تخصصی تدوین شده. این کار نیز توسط گروه اول انجام می‌شود.

۳) استنباط نظام دانشی براساس نتایج گام قبلی، مانند نظام اقتصادی اسلام و نظام سیاسی اسلام. این کار نیز توسط مجتهدان حوزه که حداقل با یکی از علوم انسانی آشنایی دارند، صورت می‌پذیرد.

۴) نظریه‌پردازی در علوم مختلف انسانی با الهام گرفتن از سه کار قبلی به خصوص کار مرحله سوم. این مرحله، کارویژه اصلی دانشگاهیان است، هرچند حوزویانی که در یکی از علوم انسانی مطرح در دانشگاه تحصیل کرده و متخصص هستند، می‌توانند در آن وارد شوند.

۵) مدلل کردن نظریه‌ها در پارادایم منتخب در یک علم خاص. این کار هم کارویژه دانشگاه است.

۶) تبدیل نظریه‌های تولید شده به قانون. به تعبیر دیگر نظریه‌های تولید شده مبنایی برای تصمیم‌گیری‌های حکومتی و اجتماعی قرار می‌گیرد. اجرای این قوانین و تصمیمات در جامعه.

در این فرایند، سه گام نخست، کارویژه حوزه است. گام چهارم و پنجم هم کارویژه‌های دانشگاه هستند. دو گام اخیر به قوای حاکمیتی مربوط می‌شوند.

۷. نتیجه‌گیری

علوم انسانی اسلامی بدون حکمرانی آگاهانه و هدفمند بر علم، امکان تحقق و اثرگذاری تمدنی نخواهد داشت. علم، به‌ویژه در حوزه علوم انسانی، همواره در چارچوب یک پارادایم شکل می‌گیرد؛ پارادایمی که نه‌تنها روش، بلکه اهداف، پیش‌فرض‌ها و معیارهای تفسیر داده‌ها را نیز تعیین می‌کند. از این‌رو، تفاوت میان علوم انسانی دینی و غیردینی، صرفاً در افزودن گزاره‌های دینی به نظریه‌های موجود خلاصه نمی‌شود، بلکه ریشه در تفاوت مبانی معرفتی و عقلانی آن‌ها دارد. در پارادایم غیردینی مسلط بر علوم انسانی مدرن، عقل نظری و عقل عملی کنار گذاشته شده و تجربه در خدمت عقل ابزاری منفک از ارزش‌های متعالی، به ابزار تحقق امیال و عواطف انسانی تبدیل می‌شود. در مقابل، پارادایم دینی، با به‌رسمیت شناختن همزمان عقل نظری، عقل عملی، وحی و تجربه، امکان جهت‌دهی معنادار به علم را فراهم می‌سازد؛

به‌گونه‌ای که عقل ابزاری در طول عقل و وحی قرار گرفته و از انحراف به‌سوی کارآمدی فاقد مشروعیت ارزشی مصون می‌ماند. بر این اساس، حکمرانی علم دینی مستلزم طراحی یک فرآیند مرحله‌مند است که از استنباط معارف اسلامی آغاز می‌شود، به تدوین نظام‌های دانشی و نظریه‌پردازی علمی می‌انجامد و در نهایت، در قالب قانون‌گذاری و اجرا در حیات اجتماعی متجلی می‌گردد. در این میان، نقش حوزه‌های علمیه در استنباط و نظام‌سازی معارف اسلامی، نقش دانشگاه‌ها در نظریه‌پردازی و مدل‌سازی علمی، و نقش نهادهای حاکمیتی در تبدیل علم به تصمیم و عمل اجتماعی، مکمل یکدیگرند. در نهایت، می‌توان گفت که تحقق تمدن نوین اسلامی بدون علوم انسانی اسلامی کارآمد و بدون حکمرانی علم دینی هوشمندانه، امکان‌پذیر نخواهد بود. بازاندیشی در پارادایم علم، بازتعریف نسبت عقل و وحی، و هم‌افزایی نهادی میان حوزه، دانشگاه و حاکمیت، مسیر گریزناپذیری است که آینده علم و تمدن اسلامی را رقم خواهد زد.

